



## Characteristics of Historiography in the History of Bayhaqi (Belief in Punishment and Protection of Reason, Prudence, and Tolerance in Iranshahr)

Vahid Mobarak—

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran

### Abstract

The language, religion, art, tradition, politics, and customs of a society and its individuals separate it from other societies and give them an independent identity. With this view, it will be a valuable work that can show the individual, collective and national aspects of people's identity and make them and others aware of the good and bad of their existence. With this view, it will be a valuable work that can show the individual, collective and national aspects of people's identity and make them and others aware of the good and bad of their existence. In the fifth century, the cornerstone of the need of Iranian people interrogate the identity of the township trampled by the Aniranians, but Beyhaghi, despite his sympathy with Ferdowsi in identifying identity, and in the face of his contemporary history's efforts, he represents the identity of Islamic-Iranian. This research, with a library study and a descriptive, analytical method has searched for identity in Beyhaghi history. Findings show that Bayhaqi loves his land and his art served as a causal expression of the weaknesses and failures of Masood Ghaznavi, although he apparently calls him a martyr and is forced to pay more attention to the rule of Styla than the rule of the Platonist sovereignty. Beyhaqi has placed Islamic-Iranian characteristics in the context of the language and art of truth writing and has drawn it in the form of a minister and a secretary, who is based on punishment, providence and divine will, with wisdom, seriousness, foresight, courage, softness, tolerance and by correcting the corruptions, shows the image of Iranian cooperation and informs the people about their liberating qualities against the foolishness of Ghaznavids.


**Keywords:** History of Beyhaqi, History Features, Paratext, Belief in resurrection, wisdom, Awakening the People.

---

— Corresponding Author: vahid\_mobarak@yahoo.com

**How to Cite:** Mobarak, V. (2023). Characteristics of Historiography in the History of Bayhaqi (Belief in Punishment and Protection of Reason, Prudence, and Tolerance in Iranshahr). *Literary Text Research*, 27(96), 337-361. doi: 10.22054/LTR.2021.54562.3134

## ویژگی‌های تاریخ‌نگاری در تاریخ بیهقی (باور جزا و پاسداشت خردورزی، سنجیدگی و مدارای ایران شهری)

وحید مبارک  \* | استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

### چکیده

زبان، دین، هنر، محیط، سیاست، فرهنگ و آداب یک جامعه و افرادش، آنرا از دیگر جوامع جدا می‌کند. با این دیدگاه، اثری ارزشمند خواهد بود که چون تاریخ بیهقی و شاهنامه، بتواند جنبه‌های فردی، جمعی و ملی مردم را نشان دهد و آنان و دیگران را به بد و خوب وجودشان آگاه گرداند. در اواخر قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم (سده اغتشاشات)، سنگ بنای نیاز به بازجست خرد و سنجیدگی ایران شهری پایمال شده در پی اندیشه‌های شعوبی و با شاهنامه استوار شد، اما ابوالفضل بیهقی با وجود هم‌فکریش با فردوسی در تقویت کارکردهای ایرانی در روایت‌ها و در ساخت ظاهری کلامش، از فردوسی سخنی نگفت و توجهی به اثرش نشان نداد. این جستار توصیفی-تحلیلی، ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بیهقی را جست‌وجو کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که اثر بیهقی سفارشی نیست و هنر او در خدمت بیان علی و معلولی شکست‌های مسعود غزنوی و ناتوانی او بوده است؛ هر چند که به ظاهر او را شهید می‌نامد و ناچار می‌شود که به حکومت استیلا بیش از حاکمیت خردسالار افلاطونی توجه نشان دهد. بیهقی، ویژگی‌های اسلامی-ایرانی را در فحوای زبان و هنر حقیقت‌نگارش قرار داده و آن را در قالب شخصیت وزیر و دبیری ترسیم کرده است که بر مدار جزا، مشیت و اراده الهی، با خردورزی، سنجیدگی، آینده‌نگری، دلیری، نرم‌خویی، مدارا و با اصلاح تباهی‌ها، سیمای کاردانی ایرانی را می‌نمایاند و مردم را به ویژگی‌های رهاننده‌شان در برابر نابخردی غزنویان آگاه می‌کند. فردوسی و بیهقی در تبیین تاریخ و آگاه کردن مردم به میراث خردورزی، عملکردی همسان دارند.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ بیهقی، ویژگی‌های تاریخ‌نگاری، فرامتن، باور جزا، خردورزی، بیدارسازی مردم.

## مقدمه

اواخر قرن چهارم به دلیل شکست سامانیان و روی کار آمدن غزنویان، روزگار و سده پایمال شدن استقلال فردی و ضعف همبستگی ملی و شکست اقوام ایرانی بود. شرق ایران به دلیل دوری از مرکز خلافت و وجود گرایش‌های دهقانی و ایرانی، زمینه فراهم‌تری برای طرح ویژگی‌های ایرانی و بازگشت به آن را داشت. فردوسی از جمله آن دهقانان و شاهنامه از جمله آن آثار فرهنگی است که برای بازآگاهی و تجدید حیات روحی ایرانیان سروده شده است. گفتمان ایرانشهری و روح ایرانی در شاهنامه با گرمی داشت شاه خردمند و فرهمند و داوروز و در درازنای اسطوره و حماسه، شناسانده می‌شود و فردوسی با وظیفه‌شناسی و هشیاری تمام و درک حساسیت موضوع و زمان در اثرش تورانیان و به تبع آن ترکان را که شامل غزنویان نیز می‌شد محکوم کرده و در اردوگاه بدی قرارشان داده است و این دل و جرأت و آگاهی را به مردم بخشیده که روح ایرانی در زمان شکست هم باید زنده و پویانده باشد و مردم را پویا نگه دارد. پس از مرگ فردوسی، فضای کلی حاکم بر نواحی مختلف خراسان بزرگ، همچنان پویا می‌ماند و میراث حفظ خردورزی از فردوسی به بیهقی می‌رسد. بیهقی در زمانی نزدیک به او (۴۰ سال پس از مرگ فردوسی)، کتابش را نگاشته است.

وجود کتاب‌های تاریخی فارسی در عصر غلبه ترکان، نشان می‌دهد که آنان دوست داشتند که کارهایشان ثبت شود و یادی از ایشان در آثار قلمی، باقی بماند و نویسندگان این آثار چون ایرانی و دوستدار ایران بوده‌اند مسئولانه، خردورزی و برتری روح ایرانی و ضعف‌های نابخردانه قوم غالب را در کلیت اثرشان گنجانده‌اند تا مردم را به سستی قوم استیلا یافته و توانمندی روحی و فکری خودشان آگاه سازند. مولفان این آثار (تاریخ جهانگشای جوینی و تاریخ بیهقی) که به خزانه حجت و مرکز اسناد اداری دسترسی داشته‌اند با حفظ ظاهر تاریخ‌نگاری استیلا یافتگان، با وظیفه‌شناسی و پذیرش و ایفای رسالت دبیری، ضمن حفظ زبان فارسی و هنر نویسندگی و باورهای دینی، بسیاری از سنت‌ها و عرف‌های معمول جامعه، سیاست حاکم و آداب و رسوم، جشن‌ها و سوگواری‌ها را در اثرشان گنجانیده‌اند تا بدین وسیله دین خود و چهارچوب فکری ایرانشهری مسلط بر روحشان را به نمایش بگذارند و از این راه، زمینه بیداری و قوت یافتن مردم شکست خورده را فراهم آورند. هر چند که مسعود غزنوی، محور گفتار و توصیف بیهقی است، اما به گمان نگارنده، علاوه بر نکات جزئی، اموری کلی و فراگیر را می‌توان از داستان‌های تکه‌تکه شده بیهقی به دست آورد. وی سیمای

وزیران و دبیران مورد تأییدش (بونصر مشکان، احمد بن حسن میمنندی) را آینه‌پاسداشت و زنده‌نگهداشتن روح ملی و شخصیت خردمندان و دلیر، اما پایمال شده ایرانیان قرار داده است. این نکته را باید از کلیت تاریخ بیهقی دریافت کرد، چراکه بیهقی در ظاهر تاریخ مسعودی، اغلب خیانت‌ها و آزمندی‌ها و را به درباریان نسبت می‌دهد و مسعود را امیری دهن‌بین شده و تابع اطرافیان می‌نمایاند تا او را در ظاهر امر، تبرئه کند چیزی که وظیفه درباری اوست، اما او پیروزی خردورزی، راستی و آینده‌نگری دبیران و وزیران ایرانی را راهکار غلبه و پیروزی بر حاکمیت استیلا معرفی می‌کند.

آگاهی از این توانمندی در ناخودآگاه ملت آنان را به هم می‌پیوندد و آن‌ها را بسان شخصیتی واحد در می‌آورد و اندکی از زخم‌های شکست‌های آنان را التیام می‌دهد و بدیشان قوت و حرکت می‌بخشد. البته بی‌گمان، خود بیهقی، حسنک وزیر، بونصرمشکان و احمد حسن میمنندی که آن‌ها را الگوهای ایرانی تاریخ بیهقی می‌نامیم از تمامی افراد و شخصیت‌های تاریخ بیهقی متفاوت هستند و نگرش، اندیشه، خردورزی، رفتارها و باورهایشان، آن‌ها را از دایره قدرت سلطان مسعود و اطرافیانش که بر کشتن و نابود کردن و مصادره و غارت دارایی‌های فروگرفتگان و... بنیاد نهاده شده است، جدا می‌سازد. خوشه مردان ایرانی تاریخ بیهقی، این امکان و فضا را برای بیهقی فراهم می‌کنند که وی در سایه وجودی آنان، مسئولیت و وظیفه دبیری خود را در دو لایه جلب رضایت دربار و آگاهی بخشیدن به مردم به انجام برساند. از این رو است که تاریخ بیهقی را چون شاهنامه می‌توان از پایه‌ریزان و تقویت‌کنندگان روح ایرانی به شمار آورد، چراکه نزدیک بودن زندگی، زمان و کوشش فردوسی و بیهقی برای بازتاب اوضاع نابسامان سیاسی و فرهنگی دربار و حاکمیت، آنان را به یکدیگر شبیه ساخته و احتمال عنایت بیهقی به فردوسی و هم‌فکری و همراهی او با وی را با وجود اینکه نامی از اثر و خود او نبرده است، تقویت می‌کند. نویسندگان و شاعران، در دوره‌هایی که تشکیل حکومت ملی در بُعد سیاسی دشوار یا غیرممکن بوده است، کوشش کرده‌اند که روح ملی را با گرایش به روح جمعی (شعوبی‌گری) و روایت‌های ملهم از عامه و اهمیت دادن به ایران در برابر انیران و توجه به اندیشه‌های ایرانی-اسلامی در آثار خود حفظ کنند، اما گفتمان بیهقی به دلیل پیوستگی به دربار و حمایت‌های صوری و گاه آشکار وی از مسعود غزنوی که انیرانی، بیدادگر و زورمدار است، نمی‌توانسته به وضوح تمام و یا ایران‌شهری خالص باشد، پس وی به ناچار گفتمان اسلامی-ایرانی را با نظر به حکومت

استیلای غزنوی برگزیده است و این همان نکته‌ای است که بیهقی را از سلف مبارزش جدا می‌کند و همین امر، سبب می‌شود که نامی از فردوسی و حماسه‌ها و اسطوره‌های ایرانی که در ظاهر مبارزه با تورانیان و انیرانیان و در باطن مخالفت با محمود و مسعود است به میان نیاورد. البته، فردوسی دهقانی اسطوره‌سرا است و بیهقی تاریخ‌نویسی درباری که مجال اندک‌تری نسبت به دهقان پهلوانی‌سرا دارد و از تکرار گفتارهای تاریخی پیشینیان نیز خودداری می‌کند، رشته‌های آشکار و پنهانی از عشق به ایران و ایرانی، این تاریخ و آن اسطوره را بهم می‌پیوندند همانطوری که روح ایرانی، فردوسی و بیهقی و مردم ایران را به هم می‌پیوندد.

بیهقی در هم‌تنیدگی عنصر اسلامی- ایرانی را در تاریخش به نمایش می‌گذارد. انعکاس تصویر واقعی حکومت ستمگرانه پادشاه غزنوی یا بیان داستان‌های شاهان و فرمانروایان دادگر و ستمگری که پاداش کارهایشان را با نیک‌نامی و بدنامی دریافت کرده‌اند، ضمن کوشش برای ارائه نمونه‌های خوب و بد پادشاهی برای مردم، بازنمایی تصویری آرمانی از قدرت و مردم که بازتابی از ناخودآگاه جمعی مردم است در قالب وزرا و دبیران ایرانی، شکل می‌یابد تا از این راه، علایق و خلق و خوی خود و روح ملی و سیمای مردم ایران را بنمایاند. خواننده با مطالعه استقرایی در تاریخ بیهقی و با تایید و شناخت ویژگی‌های فردی وزیر و دبیر به شناخت جمعی از ایرانیان می‌رسد و با شناخت این گروه در میان گروه‌های مختلف و متمایز از هم در تاریخ بیهقی به بازشناسی روح ملی و ویژگی‌های ایرانی از آن می‌تواند برسد. همانطوری که با شناخت مسعود غزنوی، تمثال و مجسمه‌امیر ناتوان و ضعیف و زورمدار را در نمایشی توصیفی می‌بیند که بر سرزمینی والا استیلا و چیرگی یافته است. نکته در اینجا است که روش بیهقی در بازنمایی روح ملی و ایرانی با دخیل و موثر دانستن دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در اعمال همه کارگزاران دربار، همراه شده است؛ یعنی ضمن اینکه از پذیرفتن نژادگی و ایرانی و اصیل‌بودن غزنویان و اعوان و انصارشان، سر باز می‌زند؛ بردگی سبکتکین را با وضوح کامل بیان می‌کند که با اندیشه ایرانی‌شهری در باره نژادگی پادشاه دادگر و فرهنگدی و داشتن گوهر و اصل و نسب شاهانه، مخالف است، سپس با نشان دادن نظر عاطفی خود در بیان میراث اسلامی جانشینی پیامبر برای شاهان و گمان ظل‌اللهی آنان و روایت حماسی جنگ‌های امیر غزنوی و پادشاه آرمانی

نشان دادن مسعود در قبال امیر محمد و کنار آمدن اندیشمندان و نخبگان با شیوه حکومت غلبه و استیلای وی، نگرش اسلامی- ایرانی خود را در تاریخ نگارش می‌نمایاند. چهارچوب نظری این جستار، بازنمایی گرایش پیدا و پنهان تاریخ‌نگاری بیهقی به اندیشه‌های ایرانشهری و اسلامی- ایرانی است که آن را نشانه‌ای از همسویی بیهقی با فردوسی هم می‌توان دانست.

### ۱. پیشینه پژوهش

علاوه بر آنچه در تاریخ ادبیات‌ها در مورد زندگی، احوال و آثار بیهقی آمده (صفا، ۱۳۷۷، ج ۱ و ۲: ۳۷۷ و والدمن، ۱۳۷۵: ۵۶-۵۳) کتاب‌های سبک‌شناسی نیز بر زبان و بیان خاص وی و بر نمونگی تاریخ بیهقی در نثر مرسل تأکید کرده‌اند (خطیبی، ۱۳۸۶: ۱۳۵-۱۲۴ و بهار، ۱۳۷۰، ج ۲: ۹۵-۹۱) و آثاری چون بیهقی پژوهی در ایران (رضی، ۱۳۸۷) که تحلیل و توصیفی درست از مطالعات تاریخ بیهقی را ارائه داده است و نیز کتابشناسی‌های تاریخ بیهقی (رادفر، ۱۳۹۴؛ نیک‌منش، ۱۳۸۷ و میرزادی، ۱۳۸۷) و چاپ‌های مختلف تاریخ بیهقی (دانش پژوه، ۱۳۸۰؛ یاحقی، ۱۳۷۵؛ نفیسی، ۱۳۱۹؛ ادیب پیشاوری، ۱۳۰۷؛ فیاض، ۱۳۷۱ و خطیب رهبر، ۱۳۶۹) ویای مختلفی از زندگی و اندیشه و اثر بیهقی را نشان داده‌اند. نگارنده به معرفی چند منبع بسنده می‌کند.

اسلامی ندوشن (۱۳۵۲: ۲۸۹) اندیشه‌های بیهقی را مشابه با فردوسی دانسته و به این نتیجه رسیده است که محیط درباری فعالیت‌های بیهقی و نگرش دینی او (حنفی- ماتریدی) به علاوه باورهای اسلامی- ایرانی بیهقی در نظام‌بخشیدن به چهارچوب فکری و جهان بینی او و اثرش، اصلی‌ترین عوامل بوده‌اند.

زریاب خوبی (۱۳۶۸) از محرکات باطنی حوادث و وجود اراده، عاطفه و احساس نهان در پشت هر حادثه تاریخی سخن گفته است.

امیری (۱۳۸۳: ۱۴-۱۸) شرح و توضیح مستقیم، تعبیر و تفسیر اعمال شخصیت‌ها و ارائه درون شخصیت‌ها را سه روش به کاربرده شده بیهقی در تاریخش دانسته است.

رضی (۱۳۸۵) تأثیرگذاری داستانوار تاریخ بیهقی بر خواننده را مهم‌ترین عامل جذابیت آن دانسته است. وی (۱۳۸۶) همچنین اغلب مطالعات بیهقی پژوهی را توضیحی دانسته و ایجاد رابطه دوستانه با متن و نویسنده را در رسیدن به فهم عمیق از آن اثر لازم دانسته است. راز (۱۳۸۷) «بیهقی پژوهی در ایران» را تحقیقی تحلیلی و بسیار خوب دانسته است.

دل‌ریش (۱۳۸۸: ۴۱) معتقد است که نیست همتایی پادشاه بر مبنای نگرش دینی، اندیشه- ای است که در تاریخ بیهقی برای تلقین آن کوشش فراوان می‌شود (۱۳۸۹: ۱۳۷).  
غلامحسین زاده و قاسم‌زاده (۱۳۸۹: ۱۵۷-۱۸۲) به رفتارشناسی مکر و نیرنگ در جامعه استبدادی پرداخته‌اند.

رضی و افراخته (۱۳۸۹) استفاده بیهقی از عوامل برون‌زبانی را برای عینیت بخشیدن و مجسم‌سازی گوشزد کرده‌اند.

یعقوبی خانقاهی (۱۳۸۹) تاریخ را نشانگر سیراندیشه دانسته است.

صحرائی و میرزایی مقدم (۱۳۹۰: ۱۱۳-۱۲۹) بنیاد سلطنت مسعود را بر بی‌ثباتی، ناستواری و بی‌اعتمادی متقابل دانسته‌اند.

اردشیریان (۱۳۹۴: ۳-۲۸) با تکیه بر جایگاه دیوان رسالت، اثر بیهقی را دارای نشانه‌های تاریخ‌نگاری مدرن دانسته است.

تاکنون پژوهش مستقلی در ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بیهقی دیده نشده است. تفاوت جستار حاضر با پژوهش‌های انجام شده در آن است که نشان می‌دهد بیهقی در راستای نگرش دهقانی با فردوسی و تفکر ایرانشهری وی، همسو بوده و بی‌آنکه بینامتنیت صوری اثرش با شاهنامه را نشان دهد، هم‌فکری و هم‌راهی خود را با فردوسی و اندیشه ایرانشهری نمایانده است.

## ۲. بحث

اگر از ویژگی‌های تاریخ بیهقی، محوریت اندیشه‌های اسلامی- ایرانی را بپذیریم، نظریه حکومتی و سیاست‌جانشینی خلیفه، پدرسالاری و نابود کردن دشمنان، برده‌داری و پیروی از خلیفه، نوآوری منفی، دوگانگی، نشانه‌های ایرانشهری، خداباوری توحیدی، نبوت و پیامبر اکرم (ص)، معاداندیشی، تقدیرباوری و مرگ و ناپایداری دنیا، چند صدایی متن، تقابل‌های دوگانه، زبان و بیان ادبی، نگاه ابزاری به زن، مؤلفه‌های مربوط به سیاست، سنت، زبان و آداب هستند که محتوا و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بیهقی را تشکیل می‌دهند.

### ۲-۱. نظریه حکومت

تاریخ‌نگاری واقع‌گرای بیهقی با در نظر داشتن وجه تمثیلی و گاه اسطوره‌ای روایت، دربرگیرنده تأملی ژرف در نظام حکومت، شخص پادشاه و دیگر شخصیت‌های دربار است

و سویه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی آنان را بازمی‌نماید. تبیین نظریه حکومتی، بخشی از روح ایرانی نهفته در تاریخ بیهقی را مشخص می‌کند. وی نظریه حکومتی خود را که بنیاد دینی-سیاسی دارد و مبتنی بر حاکمیت الهی پادشاه و ظلّ الله فی الارضی اوست، اینچنین ارائه می‌کند: «و چون در ازل رفته بود که [امیر محمد] مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند... ناچار بیاید نشست و آن تخت بیاراست» و «خدای، عزّ و جلّ، شاخ بزرگ [مسعود] را از اصل ملک که ولیعهد بحقیقت بود و خلیفت بود خلیفت مصطفی را» (بیهقی، ۱۳۱۹: ۳) و «تقدیر چنان کرده است که مُلک را انتقال می‌افتاده است از این گروه بدان گروه و از این امت بدان امت، و بزرگ‌تر گواهی بر این چه می‌گویم کلام آفریدگار است: قل اللهم مالک الملک، توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء، تعزّ من تشاء و تذلل من تشاء، بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۱۵۱).

در این دیدگاه، تقدیر و اراده و مشیت الهی، غالب بر همه چیز است و کارهای سلطان در جهت همسویی با تقدیر و کارگزاری اراده الهی روی می‌دهد و سلطان به نمایندگی از خلفا که جانشینان پیامبر روی زمین هستند، فرمان‌های الهی را ساری و جاری می‌کند: «برادر راه رشد خود ندید و پنداشت مگر تدبیر بندگان با تقدیر ایزد آفریدگار برابر نبود»؛ «تُعزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ...» (بیهقی، ۱۳۱۹: ۸).

بیهقی در دو بخش، نظریه حکومتی‌اش را بیان کرده است؛ نخست هنگام بر تخت نشستن امیر محمد، اما، آشفته و مختصر و دیگر هنگام برتخت نشستن مسعود که به تمثیل و تفصیل از آن سخن گفته است. وی با گرایشی افلاطونی و با دید «هماهنگی نظام جامعه با نظام کائنات و از جمله انسان» (دیلیم صالحی، ۱۳۸۵: ۲۴-۳) جامعه را همچون تنی پابرجا به سه بخش تقسیم کرده و شاه را معادل «سر» دانسته که قوای خرد را داراست و بر تمام تن، حاکمیت دارد: «در این تن سه قوه است: یکی خرد و سخن، و جایش سر [نفس گوینده]؛ دیگر خشم، جایگاهش دل [نفس خشم گیرنده]؛ سه دیگر آرزو و جایگاهش جگر [نفس آرزو]. پس بیاید دانست نیکوتر که نفس گوینده پادشاه است مستولی قاهر غالب... و پس خشم، لشکر این پادشاه است که بدان خلل‌ها را دریابد و دشمنان را برماند و... رعیت را نگهدارد... و نفس آرزو، رعیت این پادشاه است باید که... طاعت آرند» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۱۵۵). این سخن پر شباهت به نظریه حاکمیت خردمندان در جمهوریت افلاطون است که گفته است چون، حکما از نظر خرد، برترین مردمان هستند، شایستگی حکومت بر مردم را دارند.



گویی سلطان نیز بخاطر چیره شدن و استیلای به ظاهر خردورزانه‌اش باید مسندنشین حاکمیت گردد و زمام امور جامعه را در دست گیرد (ر. ک: زریاب‌خویی، ۱۳۵۰: ۳۴). البته بیهقی، انتقال حکومت‌ها از گروهی به گروه دیگر را در دست اراده و مشیت الهی می‌داند و بدین وسیله، شکلی دینی از نظریه فلسفی حکومت افلاطون را ارائه می‌کند. ضمن اینکه در این نگاه، مشیت الهی، برتر و بالاتر از همه اسباب قرار می‌گیرد و خلیفه به جانشینی از پیامبر حکم می‌راند و مابقی در سایه آن‌ها به خویشکاری و انجام وظیفه خود می‌پردازند.

در نظام فکری بیهقی، دومین بخش از تنه بر ساخته حکومت و مردم را دست و پا تشکیل می‌دهد که باید در اختیار کامل سر و مغز باشند تا حرکت و کوشش به ثمر بنشیند و کارهایی چون خشم، غضب، شفقت و سیر و سفر انجام گیرد. سپاهیان و قوای نظامی، در این دیدگاه، همچون دست و پا هستند و از خود اراده‌ای ندارند و به تمامی در اختیار پادشاه (سر و مغز وجود) هستند تا خواسته‌هایش را تحقق بخشند. بی‌گمان، دسته‌ها و گروه‌های مختلف سپاهیان که از غلامان و بردگان و... تشکیل می‌شدند و برای رسیدن از وشاقی به حاجبی و سپهسالاری، ضمن اطاعت محض، از جان گذشته‌گی‌های متعدد را باید به ظهور می‌رسانیدند تا مقبول طبع زودرنج و بدگمان امیر غزنوی شوند، نمودار درستی از این تشبیه و تقسیم‌بندی هوشمندانه بیهقی هستند.

بخش سوم نظام اجتماعی و حاکمیتی بیهقی را رعیت یا عموم مردم تشکیل می‌دهند. بیهقی بدون درنگ، صاحبان مشاغل و کشاورزان و محترفه را همچون نظام درونی تن تمثیلی خود از حکومت قرار می‌دهد که باید وظایف خدمتگزاری و پروراندن و زنده نگهداشتن تن را عهده‌دار باشند و در این کار، بی‌چشم‌داشت و بدون بهره‌ای شایسته باید خدمت صادقانه کنند. کوشش آنان نه برای خودشان، بلکه برای قوی نگه داشتن تن و برای خدمت به سری است که مصلحت و منفعت آنان را فروگذار نمی‌کند و بدون او زندگی امکان نمی‌یابد و اگر نابخرد باشد همگی در بیغوله‌ایی از ابهام و بی‌معنایی در می‌غلطند. بی‌گمان، بیهقی، مسعود مستبد را فاقد ویژگی‌های سر در تن تمثیلی حکومت می‌دانسته است، اما چاره‌ای جز تسلیم در برابر چیرگی و استیلای آنان نداشته؛ همانطوری که دیگر ایرانیان و حتی خلیفه، نیز در برابر آنان، سر تسلیم در پیش انداخته بودند، اما در پس تسلیم بیهقی، افشاگری ناتوانی و شکست‌های ۱۰ ساله مسعود و کارهای نادرست او قرار دارد و خواننده را به سوی این نکته‌ها راهنمایی می‌کند که اثرش سفارشی نیست و پذیرفته‌ترین کسان دربار،

پیش همگان و بجه صوص نزد خود مسعود، کسانی چون احمد حسن و بونصر مشکان هستند که ضمن کاربست سیاست و قدرت، اندیشه و آینده‌نگری، مصلحت مردم را فراموش نمی‌کنند و خُلق و خوی بسیار ملایم‌تری نسبت به دیگران از آن‌ها مشاهده می‌شود. البته وزرا السوء که بوسهل زوزنی هم از ایشان است به دلایل نتایج بد کارهایشان از این گروه مجزا می‌شوند.

ماوردی که از نظریه پردازان اندیشه سیاسی است، معتقد است که هرگاه حاکمی برون از امر الهی جانشینی خلیفه و با قدرت و زور، حاکمیت را به دست آورد، اگر شروطی همچون حفظ جایگاه خلیفه، تدبیر امور امت، حفظ ظاهر فرمانبری دینی، عدم مخالفت با خلیفه، دریافت وجوهات شرعی مطابق با شرع، استیفای حدود مطابق حق، و حفظ دین را از آنچه حرام خداست، رعایت کند نباید تردیدی در گماردن او داشت، اما اگر آن شرایط را نداشت لازم است برای اجرای احکام اسلام که انجام آن به دلیل ستمگری از عهده آن حاکم غالب خارج است، نائب خلیفه و وزیر عادل، خردمند و فقیه مانند بر او گماشته شود تا حدود اسلامی را عمل کند و شرع را برپا دارد؛ تنها در این صورت است که حاکمیت زورمدار آن غالب چیره شده بر امور مسلمین، مشروعیت دینی می‌یابد و او، جانشین و کارگزار خلیفه در آن سرزمین به حساب می‌آید. این اندیشه ماوردی، مربوط به دوران ضعف خلفا است تا از این راه، حداقل ارتباط و اثرگذاری بر حکومت‌های حاشیه خلافت را داشته باشند و از آسیب و حمله آنان در امان بمانند (ر. ک: ماوردی، ۱۳۸۳: ۷۵ و رضاییان، ۱۳۹۱: ۷۱-۶۱). حکومت مسعود و غزنویان نمونه‌ای از حکومت استیلا است.

باید گفت که خرد و سر حکومت در اندیشه بیهقی، مسعود نیست، بلکه وی نمادی از قدرت چیره شده ستم‌پیشه است که با زور همه چیز را تنها برای خود می‌خواهد و اگر گاهی به مشورت‌های وزیر و دبیر گوش می‌دهد و عمل می‌کند برای آن است که بدون این اندک-مایه، چرخ حکومت نمی‌چرخد. در واقع، مغز و سر اصلی حکومت در نظام اسلامی-ایرانی بیهقی، بی‌آنکه گمارده خلیفه باشند به نمایندگی ایرانیان، احمد حسن و بونصر مشکان و یاران دیوان رسالت و وزارت هستند که اغلب خردورز و آینده‌نگرند و کوچک‌ترین اشتباه پادشاه را عامل تباهی‌های بزرگ برای مردم می‌دانند و غیر از شکار و بزم در تمام کارهای بزرگ سیاسی و رزمی و اجتماعی، طرف مشورت امیر و سپهسالاران هستند و گردش کار اجرایی حکومت و حتی جنگ‌ها و صلح‌ها نیز با ایشان است. اما مشکل اینجاست که با وجود

چنین شکل پسندیده‌ای از حکمرانی استیلایی، مسعود به راهنمایی آنان توجه ندارد و با استبداد رای و دهن بینی، در اشتباه می‌افتد و بزرگان را نابود و کارها را تباه می‌کند (ر. ک: اردشیریان، ۱۳۹۴: ۲۸-۳).

## ۲-۲. سیاست جانشینی خلیفه

غزنویان با خلفا، داد و ستد دو سویه دارند؛ خلیفه با پیمان و منشوری از تعدی آنان در امان می‌ماند و آنان با منشور خلیفه به مشروعیتی که نداشته‌اند، دست می‌یابند تا عدم مقبولیت مردمی و بی‌اصل و نسب بودن خانواده سلطنتی خودشان را جبران کنند؛ چنانکه پس از شروع حکومت و قدرت مسعود، منشور و لوای اول و دوم دو خلیفه بدو، می‌رسد و مسعود با نمایش ویژه‌ای، جانشینی خلیفه را برای خود در ایران جشن می‌گیرد؛ ایرانی که در بخش شرقی آن دیالمه (آل بویه) حکمرانی می‌کردند و گه‌گاه بر بغداد نیز تسلط یافته و بر خلفا هم سخت‌گیری می‌کرده‌اند (ر. ک: صفا، ۱۳۷۷، ج ۱: ۶۴ و رضاییان، ۱۳۹۱: ۷۱-۶۱).

## ۳-۲. پدرسالاری حاکمیتی و مسأله تحول

حاکمیت مسعود غزنوی، می‌تواند شبیه اندیشه پدرسالاری باشد که سلطه حاکم-پدر در آن کلی و فراگیر است. سلطان سالاری مسعود همچون مردسالاری بر تمام زوایای جامعه و دربار سایه افکنده است. برونداد قانون استیلا و زور و نظم سخت ولی شکننده آن، بی‌رحمی، فرزندکشی، برادرکشی و پدرکشی است. هرچند که محمود به دست مسعود و یا فرزند به دست پدر کشته نمی‌شوند، اما خوار داشت دو حریف از یکدیگر، نکته‌ای است که نمی‌توان از آن چشم پوشید. البته، بی‌رسمی مسعود نسبت به برادرش امیرمحمد نیز در راستای برادرکشی قرار می‌گیرد. انتقال حکومت از محمود به امیرمحمد و سپس مسعود و اختلاف بر سر ولیعهدی محمود در میان درباریان و دخالت علی قریب (سپهسالار نظامی) و دیگر پدریان در این مسأله، خبر از نیاز شدید جامعه به تحول دارد؛ مسعود با آگاهی از این نیاز، تحول و حرکتی در جهت دهی درون‌گرایانه به قوای نظامی و کوشش برای تثبیت داخلی و سرکوب کردن مخالفان داخلی، انجام داد که به ضرر او، مردم خراسان و ایران و به نفع سلجوقیان تمام شد و شکست گرگان و طبرستان، به قول بونصر مشکان از دست رفتن خراسان بر سر این کار بود: و «طوس و نواحی آن بکنند و... سوری آتش در این نواحی زد» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۹۴۲) «از ستیزه سوری که خراسان به حقیقت به سر سوری شد» (همان: ۸۸۴).

## ۲-۴. نگاه ابزارری به زن

نکته اینجاست که برای ملاحظه و رعایت حقوق زنان در تاریخ بیهقی هیچ قدمی برداشته نمی‌شود و زنان درباری اسیر حرم‌اند و در شکست‌ها و بده بستان‌های قدرت، وجه‌المعامله سکوت و مدارای طرفین با یکدیگر قرار می‌گیرند و جز در جاسوسی‌ها از آن هشیاری‌های زنانه که برای رهایی از مردسالاری در ماده‌آثاری چون هزار و یک شب وجود دارد و مکر نامیده می‌شود (ستاری، ۱۳۶۸: ۴۲۱) خبری نیست. البته در گفتمان ارباب-رعیتی این اثر از رعایا، جز کشته شدن و تهیه علوفه و تدارکات و... چیز دیگری مطرح نمی‌شود؛ کنیزان نیز بازیچه قدرت‌اند و در معارضات پدیریان-پسریان ابزار خوشگذرانی و یا فریب گروه‌های دیگر قرار می‌گیرند. تنها زنی که در تاریخ بیهقی در جریان امور، دخالت غیرمستقیم دارد حره ختلی باسواد (خواهر محمود و همسر آلتونتاش خوارزم‌شاه) است که در بر تخت نشاندن امیرمحمد به وسیله پدیریان و علی قریب، مسعود را از اوضاع باخبر می‌کند و از او می‌خواهد که برای جبران امور از دست رفته، بشتابد: «گفت: بخوان. باز کردم، خط عمتش بود، حره ختلی. نبشته بود که: خداوند ما سلطان محمود نماز دیگر، روز پنج شنبه هفت روز مانده بود از ربیع‌الآخر گذشته شد، رحمة‌الله... و کارها همه بر حاجب علی می‌رود و پس از دفن، سواران مسرع رفتند هم در شب به گوزگانان تا برادر محمد، بزودی اینجا آید و بر تخت مُلک نشیند و عمت به حکم شفقت که دارد بر امیر فرزند، هم در این شب، به خط خویش، ملطفه نبشت و فرمود تا سبک تر دو رکابدار... از غزنین بروند و بزودی به جایگاه برسند و امیر داند که: از برادر این کار بزرگ بر نیاید... باید که این کار بزودی پیش گیرد که ولیعهد پدر است» (بیهقی، ۱۳۱۹: ۵۶).

حره ختلی در مسأله خیش‌خانه هم، یاری‌گر و جاسوس مسعود بود: «و چنانکه پدر وی جاسوسان داشت، پوشیده، وی نیز بر پدر داشت هم از این طبقه که هر چه رفتی، باز نمودندی. و یکی از ایشان، نوشتگین خاصه خادم بود که هیچ خدمتگار به امیر محمود از وی نزدیک‌تر نبود، و حره ختلی، عمتش که خود سوخته او بود» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۱۷۳) و «پیغام فرستادند به حرّات، عمّات، خواهران و والده و دختران که بسازید تا با ما به هندوستان آید چنانکه به غزنین هیچ چیز نماند که شمایان را بدان دل مشغول باشد» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۹۹۳). جاسوسی و انتقال ثروت و خزائن از برترین کارهایی است که بدیشان داده شده است.

دایه مسعود هم که وی را پرورانده، تربیت کننده‌ای پرهیزگار، پاکدامن و هشیار معرفی می‌شود که مهارت‌های مادرانه را به خوبی بلد بوده است. بیهقی تجدید عهد با قدرخان را ملازم تجدید عقد آورده است و گویی عقد، بخشی از چنین مصالحه‌هایی بوده است: «امیر محمود... چون دیدار کرد با قدرخان و دوستی موکد گردید به عقد و عهد... و مواضعه بر این جمله بود که: حرّه زینب، رحمه الله علیه، از جانب ما نامزد بغایت‌کین بود، پسر قدر خان... و دختری از آن قدرخان به نام امیر محمد، عقد و نکاح کردند» (بیهقی، ۱۳۱۹: ۲۲۶).

## ۲-۵. نابودگری

روابط تحقیرآمیز محمود با مسعود هوسران و خلع او از ولیعهدی و انتخاب امیرمحمد برای جانشینی، کاری است که محمود در ضمن دور کردن مسعود از مرکز قدرت و راهی کردن او به سوی دیالمه قدرت گرفته برای جنگ در ناحیه اصفهان و برای در هم شکستن مسعود انجام می‌دهد که بی نظر به سلطنت پدرش نیست. دو دستگی (پدریان- پسران) حاصل از این کار محمود، درست است که به نفع مسعود به پایان می‌رسد، اما کشته شدن حسنک، مرگ آلتوتاش، مرگ علی قریب، مرگ امیر یوسف، مرگ اریارق، مرگ اسفتکین غازی، اسارت امیرمحمد و نابودی ارکان سلطنتی... روی در همین کار کرد محمود و عکس العمل مسعود دارد و همچون آتشفشانی افروخته و فعال است که تا پایان دهه حکومت مسعود او را برای لحظه‌ای آرام نمی‌گذارد. از هنگامی که مسعود بر تخت نشست تمام افراد کاردانی که جزو محمودیان محسوب می‌شدند، فدای سوءظن‌های بی جا و توطئه‌های درباریان شدند (فروغی ابری، ۱۳۸۳: ۱۵۶-۱۴۳ و سجادی، ۱۳۹۲: ۸۳-۷۷). «مسعود با کنار گذاشتن بسیاری از صاحب‌منصبان پدرش، خود را از اندوخته‌ای غنی از خرد و مشورت بی‌بهره ساخت و در عوض طرفداران خود را پیرامون خویش گرد آورد» (باسورث، ۱۳۸۱: ۲۳۷). همچنین فرو گذاشتن وصیت سلطان محمود، عزل برادر و اسیر کردن او از روابط بسیار آشفته خانواده سلطنتی خبر می‌دهد. بی‌گمان این آشفته‌گی از دربار به جامعه نیز راه می‌یافته است، چنانکه مردم گرگان و طبرستان در پی حمله مسعود به آنجا، آواره می‌شوند و بی‌آنکه دشمنی با غزنویان داشته باشند به ناچار و برای حفظ جان به مبارزه و جنگ با سپاه مسعودی می‌پردازند

و شکست گونه‌ای را بر مسعود تحمیل می‌کنند. نیشابوریان هم از لحظه سرکار آمدن مسعود و از دست دادن حسنک وزیر تا حملات ترکمانان و بی‌رسمی‌های سُباشی و حاجب غازی آرام و قراری ندارند و دست به دست شدن شهرشان، آنها را سردرگم و گیج کرده است (بیهقی، ۱۳۸۶: ۸۸۲).

## ۲-۶. برده‌داری و دربار و خلافت

نکته دیگر مسأله برده‌داری است که پیوسته به نظام حکومتی و اندیشه سیاسی حاکم استیلا یافته است. غزنویان برای داشتن سپاه‌یانی که در اطاعت کامل آنان باشند به گسترش سپاه غلامان کمک کردند و زمینه ارتقا را برای آنان فراهم کردند که مثل تیغ دو سر، هم سپاه‌یانی مطیع را برایشان به ارمغان آورد و هم کسانی را پروراند که به راحتی می‌توانستند تغییر موضع دهند و از حمایت پادشاه دست بردارند. غزنویان خود نیز چنین برآمده بودند. البته «بردگان و غلامان و بندگان سپاه مشخصی داشته باشند مربوط به غزنویان نیست و پیش از آنان و در دیگر سرزمین‌ها و بخصوص در دستگاه خلافت المعتمد بالله نیز رواج داشته است» (صفا، ۱۳۷۷: ۷۰). جدای از ستم‌های غلامان به قدرت رسیده بر مردم، از دیگر تبعات ناپسند این گونه سپاه‌داری، رواج شاهده‌بازی و غلام‌بارگی است که آفت دربارها بوده و ایاز محمود و نوشتکین مسعود ... را می‌پروراند است. در این میان، کنیزکان نیز در داد و ستدهای مالی و اهدایی، بخشی دیگر از انرژی و نگاه جامعه را به خود معطوف می‌کردند که ترک بودن، زیبایی، خونریزی و بی‌وفایی آنان در ادب فارسی انعکاس یافته است. تصاویر مغولی هنر نقاشی و مینیاتورهای ایرانی نیز نباید بی‌ارتباط با این مسأله باشد. برای نمونه باید گفت که جدای از مسأله آلودگی آب و کمبود آن ...، روی‌گردانی بخشی از غلامان‌سرایبی عامل شکست مسعود در دندانقان می‌شود: «چون امیر براند از آن‌جا، نظام بگسست که غلامان‌سرایبی از اشتر به زیر آمدند و اسبان ستن گرفتند از تازیکان از هر کس که ضعیف‌تر بودند به بهانه آنکه جنگ خواهیم کرد و بسیار اسب بستند و چون سوار شدند با آنکه به شب، اسبان تازی و ختلی سته بودند یار شدند و به یک دفعه سیصد و هفتاد غلام با علامت‌های شیر بگشتند» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۹۵۴).

## ۲-۷. نوآوری

خلاقیت حاکمیت مسعودی بی سر و ته است. شاید یکی از نکات قوت محمود غزنوی که مسعود از آن سر باز زد، جهت دادن قوای نظامی کشور به بیرون از کشور بود که اسباب غزوها و جنگ‌های اغلب پیروزمندانه را برای محمود رقم زد، فتح‌نامه‌های شاعرانی چون فرخی حکایت از آن دارد، اما چرا دلاوری مسعود شیرشکار و بردباری او در تحمل سرما که بیهقی آن‌ها را علاوه بر داشتن پدران پادشاه (محمود و سبکتکین)، نشانه‌هایی برای سلطنت مسعود می‌نمایاند، نتوانستند اشتباه بزرگ او را در از هم پاشاندن وحدت داخلی و ایجاد دو دستگی در میان درباریان و اشراف، پوشانند ریشه در همین مسأله دارد. این اشتباه، نیروهای نظامی را از بیرون متوجه درون کرد و با مالیات‌گیری و مصادره و زورگیری به اعتمادشکنی و کشتار سپهسالارانی منتهی شد که در موقع مبارزه با ترکمانان یا مبارزه با سلجوقیان و رودرو شدن با مردم گرگان، دیگر دل و انگیزه لازم برای جنگ و برپاداشتن حکومت مسعود را نداشتند و از بلاهایی می‌ترسیدند که ممکن بود همچون دیگر سپهسالاران بر سر ایشان نیز بیاید. نزاع روانی بر سر قدرت در دربار، حاکمیت دروغ، بدگمانی به حاشیه داران قدرت و مصادره‌هایی که به جای غنائیم حاصل از جنگ‌های برون مرزی، خزانه دربار مسعودی را از تهی شدن نجات می‌داد، اما اسباب رنجش و مخالفت‌های عمیق با مسعود را فراهم می‌کرد، کاسته شدن از روحیه دلاوری و ترسو شدن مسعود در پی شکست دندانتان و... زمینه‌ساز ترک خوردورزی‌ها و مشاوره‌های کارساز خردمندان شد و دامن به بدگمانی-هایی زد که سبب شد مسعود دیوانه‌وار به جان پدربیان و نزدیکان خود بیفتد و نیروهای کارآمد را از دست بدهد. از دست دادن خراسان نیز به خاطر مال‌دوستی و مالیات‌های کمرشکنی بود که نورسیدگانی چون سباشی سپهسالار را خشنود می‌ساخت، اما حمایت‌های مردمی را، از میان می‌برد در حوزه خلاقیت‌های ناسودمند قرار می‌گیرد.

هر چند که فرستادن منشور و لوا از جانب خلیفه برای مسعود، پس از پیروزی‌اش در ناحیه ری، مشروعیت و مقبولیتی دینی را برایش به ارمغان می‌آورد تا بدان وسیله از عدم مقبولیت ایرانی بودن غزنویان در نزد ایرانیان بکاهد، اما دانایان قوم و درباریان خردمند و به خصوص پدربیان می‌دانستند که این منشور و لوا، ساختگی است و حکایت از مکر و فریبی دوسویه دارد تا با نیرنگی دینی، پذیرش و مقبولیت عمومی را برای غزنویان به بار بیاورد و ایشان بتوانند غرامت حمایت از خلفا را این‌گونه دریافت کنند.

## ۲-۸. صداهای متن

اگر قائل به وجود صداهایی در متن باشیم که چون آهنگی فرامتنی، اثر را دربر می‌گیرد و لذتی را از یافتن خود نصیب خواننده می‌کند، تاریخ بیهقی به دلیل زبان خاص، برخوردار از تمثیل‌ها و استعاره‌های مفهومی و شخصیت‌پروری، این صداها را دارد. البته در آن، صدایی از مردم، جز در شکست‌ها و کشته‌شدن‌ها و تدارکات لشکر به گوش نمی‌رسد، اما بانگ به فلک رسیده نزارهای دربار، گوش بینش خردمندان را می‌آزارد. در بر تخت نشستن مسعود، ابتدا صدای پیروزی در جنگ، پیروزی بر مخالفان، عزل برادر و ولیعهدی و برجای نشاندن پدریان، مصادره‌های ستمگرانه نیشابور، برگزاری جشن‌ها و ساختن قصرها به گوش می‌رسد که کم‌کم جای خود را به صدای شکست مسعود در فراری دادن حامیان حکومت، شکست از در افتادن با پدریان و پشیمان شدن از آن، شکست در از دست دادن سپهسالاران و بی‌سپهسالار شدن و داشتن سپهسالاران ترسو و جنگ‌جویان بی‌انگیزه، پس خزیدن به غزنین و ترجیح دادن فرار از خراسان بر قرار در بلخ و نیشابور، گرفتاری در دست مالیخولیای ترس و از دست دادن خودباوری و قدرت، بدل می‌شود. این صداها، حاصل مشاوره‌های دروغین و زرا السوء و مصادره‌ها و ... بود، چراکه مشاوره‌ها بیشتر در حد جلساتی بود که برای تأیید سخن پادشاه تشکیل می‌شد، اما این خود مسعود بود که تصمیم نهایی را می‌گرفت. «مسعود فرد مستبد و خودرایی بود و رفتار کینه‌توزانه او مشکلات فراوانی را برای حکومت غزنویان به وجود آورد. او افراد کارآمدی را که نقش مهمی در استحکام قدرت غزنویان داشتند زندانی کرد یا به قتل رساند» (اویسی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۱). مسعود با کین‌ستانی و ترک مشورت و استبداد، همه صداهای خوب را خاموش می‌کند.

## ۲-۸-۱. تقابلهای دوگانه

این شوش و تغییر احساس و ادراک در دهه حکومت مسعود، برآمده از تقابلهای دوگانه‌ای است که کفه مفعولیت بی‌بهرگی در آن به زیان مردم و به نفع فاعلیت بهره‌مند دربار رقم می‌خورد. تقابلهایی که می‌توان آن‌ها را چنین نشان داد: رعیت و مردم - حکومت و سلطان، ایرانی - انیرانی، شکست - پیروزی، ضعف - قدرت، عمل و کوشش - تقدیر و کشش، وفاداری - بی‌وفایی، راستی و درستی - ناراستی و دروغ، فقر و اندوه - ثروت و خوشی، عفت و پرهیز - شهوت و تجاوز، دوست و دوستی - دشمن و دشمنی، بردگی و بندگی - آزادی و



حریت، تسلیم و رضا- خشونت و جفا و مرگ- زندگی. این نظم متقابل، نه برآمده از خردورزی، بلکه حاصل جریان زر و زوری است که دربار و سلطان برای خویش ساخته‌اند و سرانجامی جز آزار مردم و ناامنی و آشفتگی، نداشته است.

تاریخ بیهقی نوای خاموش دهه آشفتگی‌های سلطنت مسعود است و بیان علل آشفتگی‌ها؛ اگرچه به مدارا و جانبداری هم باشد، اعلام مخالفت و نشان دادن ستم‌ها و زوال سلطنتی زورمدار است و فریاد و فریادخواهی خاموش بیهقی برای رهایش از آن‌ها. در این صورت، عملکرد بیهقی، دهقان‌زاده حارث آباد بیهق با دهقان توس، فردوسی، همچون پیوند اسطوره و تاریخ، هر دو یک جهت داشته است و ایشان، سخنی واحد را به دو زبان و فرم، بیان کرده‌اند؛ یعنی انعکاسی از آواها و طنین نامه رستم فرخزاد به برادرش را که آینه تمام‌نمای روزگار غزنویان از دید فردوسی است، می‌توان در پیچ و تاب قصه‌ها و روایت تاریخ بیهقی، شنید (زریاب خوبی، بی‌تا: ۷۷۲-۷۶۰).

## ۲-۹. دوگانگی

دوگانگی‌هایی در روایتگری بازنمایی بیهقی قابل مشاهده است. اگر گمان افتد که توصیف نمایشی توانمندی سلطان غزنوی همان هدف غایی و منظور نظر بیهقی است و او کوشیده است تا زوایای مختلف وجود و مدیریت مسعود را نشان دهد، شتاب کرده‌ایم. ندانم کاری مسعود تا به کجاها که نمایش داده نمی‌شود: «اموال ینالتگین را با آزار و تحقیر، مصادره نمود، سپس او را به سپهسالاری هند (به جای اریارق) منسوب کرد. در آنجا وی سر به شورش نهاد به گونه‌ای که فرونشاندن سرکشی او به آسانی، دیگر، میسر نشد» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۶۳۸). نظر احمد حسن درباره مسعود این است که «البته سلطان از استبداد و تدبیر خطا دست نخواهد برداشت». «و امیر سخت بترسیده است از این خصمان [ترکمانان]» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۹۸۴).

در اینجا لازم است که اندیشه و رفتار بونصرمشکان و دست‌پرورده‌اش بیهقی و یار بلندپایه‌شان احمد حسن را نیز در نظر آوریم و با توفیقی که پدربان در سیاست مسامحه‌های دینی- سیاسی محمودی داشتند و به پیروزی‌های بزرگی دست یافتند (هرچند که در دشمنی آشکار با اریارق و ... بی‌اشتباه هم نبودند) و خزانه‌ای آکنده از ثروت را فراهم آوردند که دهه مسعودی را از نعیم خویش برخوردار ساخت، همراه کنیم تا به تصویری هرچند ترکیبی و مبهم، اما، انسانی و بنیاددار برسیم که خردورزی را در کنار زور و قدرت به کار می‌گیرد و

بی‌آنکه محمود را تجسم هویت ایرانی بدانند، حسنگ را به پای خلیفه و خودخواهی‌های استبدادی فدا نمی‌کند با اریارق نافرمان، مدارا می‌نماید و آلتونتاش را با مهر شوهرخواهری جذب می‌کند و امیر یوسف برادر را سپهسالار می‌کند و... تا رعیت در فراوانی حاصل از غنایم جنگی به تجارت پردازند و آوازه‌نه چندان درست رعیت پروری، عظمت و نیکوکاری سلطان محمود از قبل آن در ادب فارسی و آثار عطار خود را نشان دهد (عطار، ۱۳۷۸: ۵۲ و ۶۴). بیهقی از میان این دو نمود، خود از دسته دوم است و همین، نشان از طرفداری او از نظام ارزشی دارد که در برابر قدرت سلطه خودباخته نمی‌شود.

اما چرا دلسوزی‌های بیهقی در شکست دندانقان بر مسعود یا دلسوزی او بر مسعود در افتادن بر آب و نجات داده شدن از آن، بسیار ارادتمندانه می‌نماید؟ پاسخش را باید در مجازی یافت که مهر بیهقی را نه به مسعود، بلکه به ایران و سلطان سرزمین ایران پیوند می‌دهد و اگر او بمیرد یا شکست بخورد تا یافتن و مستقر شدن سلطانی دیگر، ویرانی‌ها و آسیب‌های متعددی به تن زخمی و طنش وارد خواهد شد، لذا، بدانچه که هست قناعت می‌کند.

## ۲-۱۰. نشانه‌هایی از روح ایرانی در تاریخ بیهقی

گرایش و محبت به پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت، معاداندیشی و جزای اعمال، درست‌گویی و گزیده و خاص‌گویی یا داشتن زبان و بیان ویژه، خردورزی در مشاوره با سلطانی که گاه به رأی مشاور عمل می‌کند؛ شناختن درست جای و جایگاه، ترک جاه‌طلبی، آخرت‌اندیشی، کوشش برای حفظ سرگذشت و گذشته ایران با تاریخ‌نگاری، موضع‌گیری خداپسندانه و انسانی در اعمال زشت و قبیح قهرمانان بدکردار (بوسهل زوزنی) عرصه قدرت، کوشش برای یافتن قابلیت‌ها (بی چون مشاوره، نویسندگی و دبیری)، رازداری، شجاعت و حضور در میدان جنگ و سوارکاری، تقبیح کار زشت (اگرچه از استادش بونصر، در نخریدن زمین محمدآباد و پیش‌بینی ارزان شدن آن زمین‌ها باشد)، امانتداری در نقل وقایع، ترک کلی‌نگاری و اسطوره‌نگاری، نظریه‌پردازی در حکومت، بیان اشتباه‌های خود و...، اندیشه‌های بیهقی هستند که با نشانه‌هایی در تاریخ بیهقی منعکس شده‌اند و ما را به معانی انسانی و روح بازنموده شده در تاریخ بیهقی راهنمایی می‌کنند (ر. ک: اردشیریان، ۱۳۹۴: ۲۸-۳) آن‌ها برآمده و حاصل تحلیل ترکیبی از دو شیوه رو در رو است؛ سلطان مسعود در یک سو و سلطانی عادل و خردورز که مهر و خشم را به موقع و درست در حق شایستگان و بدکاران و دشمنان به کار می‌گیرد و از مشورت انسان‌هایی پاک‌فطرت و فرهمند بهره‌مند

است که آراسته به فضایل انسانی‌اند و در تنگناها، بر خود مسلط‌اند و با خردورزی و نوع‌دوستی، خداباور، نبوت محور و معاد اندیش‌اند و از محبت معصومین برخوردارند؛ حاکمی که رعیت را چون خود و خود را برای خدمت به رعیت، برسر قدرت مشاهده می‌کند.

## ۲-۱۱. خداباوری توحیدی

نکته مهم در تاریخ بیهقی که بر همه جای آن سایه افکنده است، اراده و مشیت خداوند یکتا است. بیهقی در تغییر و تبدیل‌های بزرگ و در موضوع خلقت و در اتفاقات بدی که پیش می‌آید به خداوند پناه می‌برد. بی‌گمان، چنین باور و اندیشه‌ای، در ساخت هویت فردی و جهان‌بینی بیهقی سخت موثر بوده و چهارچوب معینی را به اندیشه او داده است. زرین کوب (۱۳۸۸: ۴۸) معتقد است که بیهقی «در باب ضرورت اجتناب‌ناپذیر تاریخ بر ترتب علت و معلول، قایل به مشیت لایزال الهی و تقدیر است و از آن به قضای غالب و قضای آمده تعبیر می‌کند» «و قضای ایزد چنان رود که وی خواهد و گوید و فرماید، نه چنانکه مراد آدمی باشد که به فرمان وی است، سبحانه و تعالی، گردش اقدار و حکم او راست در راندن محبت (منحت) و محنت و نمودن انواع کامگاری و قدرت، و در هر چه کند عدل است» (بیهقی، ۱۳۱۹: ۲).

## ۲-۱۲. نبوت و پیامبر اکرم (ص)

پیروی از سنت نبوی در کنار خدا باوری و معاد اندیشی، بیهقی را مسلمانی معتقد نشان می‌دهد که خود را مخلوق او و کارها را در اختیار او می‌بیند و فرستادن پیامبران را زمینه‌ساز اتمام حجت بر مخلوقات و ایمان داشتن به حشر و پاسخگویی به اعمال نیک و بد قلمداد می‌کند. «بدان که خدای تعالی، قوتی به پیغامبران، صلوات الله علیهم اجمعین، داده است و قوه دیگر به پادشاهان، و بر خلق روی زمین واجب کرده که بدان دو قوه بیاید گروید و بدان راه راست ایزدی بیاید دانست. و هر کس که آنرا از فلک و کواکب و بروج داند، آفریدگار را از میانه بردارد معتزلی و زندیقی و دهری باشد و جای او دوزخ بود» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۱۵۳). «و بیاید نگریست که چون مصطفی علیه السلام، یگانه روی زمین بود، ... و تا رستخیز این شریعت خواهد بود هر روز قوی‌تر و پیداتر و بالاتر و لو کره المشرکون» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۱۵۲)

## ۲-۱۳. معاداندیشی

در نظام فکری بیهقی، انسان آراسته به دو قوای علم و عمل شده است و پاسخگویی نهایی به خداوند برای اعمالی که از او سر زده است، اصلی خدشه‌ناپذیر و مسلم است. وی در هنگام نوشتن داستان حسنک وزیر، بوسهل را که مرده است، گرفتار در پاسخگویی به زشت کاری-هایی می‌داند که از او سر زده است. وی به اشارت پیداتر از تصریح، گناهکار اصلی کشته شدن به ناحق حسنک را، بوسهل می‌داند و گرفتاری اخروی او را حاصل گناه بزرگ قتل نفس، معرفی می‌کند. «هنر بزرگ آن است که روزی خواهد بود جزا و مکافات را، در آن جهان و داوری عادل که از این ستمکاران داد مظلومان بستاند (بیهقی، ۱۳۱۹: ۲۳۱). در مورد شهادت‌دهندگان به بداعتقادی بوسهل زوزنی می‌گوید: «قریب سیزده چهارده سال او را می‌دیدم، در مستی و هشیاری، و به هیچوقت سخنی نشنودم و چیزی نگفت که از آن دلیلی توانستی بود بر بدی اعتقاد وی، و من از این دانم که نبشتم و بر این گواهی دهم در قیامت، و آن کسان که آن محضرها ساختند ایشان را محشری و موقفی قوی خواهد بود، پاسخ خود دهند» (بیهقی، ۱۳۱۹: ۲۵). «لکن مردم را که ایزد عزّ ذکره، این دو نعمت که علم است و عمل، عطا داده است لاجرم از بهائم جداست و به ثواب و عقاب می‌رسد» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۱۵۶).

## ۲-۱۴. مرگ و جبر تقدیر و ناپایداری دنیا

مرگ و غلبه تقدیر و سرنوشت با حقارت و کم‌ارچی دنیا، سه مسأله محوری و کلیدی هستند که بیهقی پی در پی از آن‌ها سخن می‌گوید. این سه نکته از مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری هدفمند بیهقی هستند و او از خوانندگان می‌خواهد در آن‌ها بیندیشند و عبرت بگیرند. این دید، شیرین‌کننده بسیاری از تلخی‌های زندگی می‌شود: «آخر کار آدمی مرگ است» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۴۸۸) «و آدمی را از مرگ چاره نیست» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۴۹۰) «مرگ حق است» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۶۹۹) «بر خان پوشیده نگردد که ایزد، عزّ ذکره را تقدیرهاست چون شمشیر برنده که روش و برش آن نتوان دید» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۹۶۱). «خواستیم که سوی مرو رویم تا کار برگزارد آید و دیگر که تقدیر سابق بود که ناکام می‌بایست دید آن نادره که افتاد» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۹۶۲). «و باز نمایم به جای خویش، آنچه نادرتر بود تا خوانندگان را مقرر گردد که دنیا در کلّ، نیم پیشیز نیرزد» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۹۴۰).

## ۲-۱۵. زبان ادبی خاص و لحن‌های مختلف

ساختار اجتماعی چون ساخت جمله دارای روابط همنشینی و جانشینی و کارکردهای فرازنجیره‌ای است که در بستری فرهنگی و با توجه به روابط نویسنده و خواننده شکل می‌گیرد و تغییر هریک از آن‌ها بر ساختار کلی و جزئی، اثر می‌گذارد. بیهقی با رعایت تفاوت مخاطبان نامه‌ها و متن تاریخ، ضمن اینکه متن‌های اندک متفاوتی را فراهم آورده، بلکه در کاربست فنون روایت و بلاغت و عناصر صوری ادبی، اثر خود را متفاوت از دیگر آثار تاریخی و نثری قرار داده و از این راه، هویتی مستقل بدان بخشیده است (ر. ک: ایگلتون<sup>۱</sup>، ۱۳۸۶: ۷-۶). بیهقی تغییر رفتار مسعود نسبت به غازی سپهسالار را با ایجاز تمام نشان می‌دهد: «امیر بار داد و اعیان حاضر آمدند، گفت: غازی مردی راست است و به کار آمده؛ و در این وقت وی را گناهی نبود که وی را بترسانیدند. و این کار را بازجسته آید و سزای آن کس که این ساخت فرموده آید... چون سخنان مخالف به امیر رسانیدند و از غازی نیز خطا، به ضرورت ظاهر گشت و قضا با آن یار گشت، امیر بدگمان‌تر شد و دراندیشید و دانست که خشت از جای بشد... عبدوس را... گفت: آنجا نزد غازی رو و بگوی که صلاح کار تو آن است که یک چندی پیش ما نباشی و به غزنین مُقام کنی... چون این بگفته باشی مردم را از او دور کنی، مگر آن دو سرپوشیده را که بدو رها باید کرد. و به جمله، کسانی که از ایشان مالی گشاید به دیوان فرست... و غلامانش را به جمله، به سرای ما فرست تا با ایشان استقصای مالی که به دست ایشان بوده است، بکنند و به خزانه آرند و آنگاه کسانی را که سرای را شایند، نگاه دارند و... احتیاط کن که از صامت و ناطق این مرد پوشیده نماند... و پیادگان گمار تا غازی را نگاه دارند...» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۲۸۲). از این مختصر، خیانت کاری مسعود، دخالت‌های گمراه‌کننده اطرافیان در تصمیم‌گیری‌های پادشاه، اهمیت اموال مصادره‌ای، حضور منفعلانه غلامان و کنیزان و دست به دست گشتن آنان، نابود کردن سپهسالاران، ناکارآمد نشان دادن اعتماد به پادشاه، ثروت‌مندی درباریان و... را می‌توان مشاهده کرد که شسته رفته و موجز بیان شده است. البته لحن بیهقی در داستان حسنگ، عاطفی، در بیان بزم‌ها، شاد و در توصیف میدان رزم، حماسی است.

---

1. Eagleton

## بحث و نتیجه‌گیری

شناخت اندیشه‌های بیهقی به بازشناسی تفکرات جمعی وزیر و دبیر و دیوان وزارت و رسایل غزنوی می‌انجامد که در دست گروهی از ایرانیان بوده و متمایز از سایر گروه‌ها می‌شده است؛ اینان نیز با اعمال و رفتار خود در مشاوره‌ها و جنگ‌ها و... با حمایت از خردورزی و مردم و اندیشه‌های مردمی، روح ملی را زنده نگه می‌داشتند. بیهقی با داشتن این ویژگی‌های و با تکیه بر زبانی ویژه و مستقل به انعکاس صداها و موجود در دربار و جامعه پرداخته و از نظر واژگانی، رو در رویی دربار و مردم را با تقابل‌های دوگانه‌ای چون شکست- پیروزی؛ خردورزی- زورمداری و... هویدا ساخته اس، اما بیهقی نمی‌توانسته است ویژگی‌های ایران‌شهری را به دلیل انیرانی بودن غزنویان، آشکارا نشان دهد؛ بنابراین، براساس اندیشه دینی‌اش، خداباوری توحیدی، نبوت محوری، معاد اندیشی، خردورزی، بیان حقیقت و راستگویی و تبیین را از نشانه‌های تفکر اسلامی- ایرانی به کار گرفته است تا بتواند نظریه حکومتی خودش را که بی‌شبهت به حکومت استیلا (حاکم مستولی شده غیرعادل) ماوردی نیست، تبیین کند و نشان دهد. همسویی بیهقی با کسی چون فردوسی در باز نمود بخشی اصلی از روح ایرانی و اختلاف او با فردوسی در شاخه‌های بن‌مایه ایران‌شهری (فردوسی) و ایرانی- اسلامی بیهقی نهفته است.

## تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

## ORCID

Vahid Mobarak



<http://orcid.org/0000-0002-8696-6564>

## منابع

اردشیریان، شهرام. (۱۳۹۴). بررسی اندیشه‌های تاریخ نگاری در تاریخ بیهقی. تاریخ نو، (۱۳)، ۳-۲۸.

اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۵۲). جام جهان بین. ج ۳. تهران: ابن سینا.  
اویسی، بهزاد، رستمی، بتول و یاری، سیاوش. (۱۳۹۲). تحلیل نظام حکومتی محمود و مسعود غزنوی. پژوهش‌های تاریخی، ۵(۴)، ۱۰۵-۱۲۴.

اینگلتون، تری. (۱۳۸۶). نظریه ادبی. مترجم: عباس مخبر. ج ۴. تهران: مرکز.

- باسورث، کیلفورد ادموند. (۱۳۸۱). *تاریخ غزنویان*. مترجم: حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.
- بهار، محمد تقی. (۱۳۷۰). *سبک شناسی*. ج ۲. چ ۶. تهران: امیر کبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۸). *تاریخ بیهقی*. مصححان: محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی. چ ۲. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- خطیبی، حسین. (۱۳۸۶). *فن نثر در ادب پارسی*. تهران: زوار.
- راز، عبدالله. (۱۳۸۷). *نگاهی به بیهقی پژوهی در ایران*. کتاب ماه ادبیات، (۲۱)، ۶۱-۶۲.
- رضاییان، علی. (۱۳۹۱). *کاربست نظریه حکومت استیلای ماوردی در ارتباط خلافت و سلطنت در آغاز قدرت گیری سلجوقیان*. *تاریخ ایران*، (۲)، ۶۱-۷۲.
- رضی، احمد. (۱۳۸۵). *داستانوارگی تاریخ بیهقی*. *ادبیات داستانی*، (۱۰۴)، ۸۰-۹۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). *روش تحقیق در تحقیقات ادبی ایران*. گوهر گویا، (۱)، ۲۱-۴۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). *بیهقی پژوهی در ایران*. گیلان: حق شناس - انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی.
- رضی، احمد و افراخته، الله یار. (۱۳۸۹). *تحلیل روابط برون زبانی در روایت بیهقی از بردار کشیدن حسنک وزیر*. *زبان و ادبیات فارسی (خوارزمی)*، (۱۸)، ۲۹-۵۷.
- زریاب خوبی، عباس. (بی تا). *تاریخ نگاری بیهقی*. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، (۴)، ۷۶۰-۷۷۱.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۸). *تاریخ در ترازو*. چ ۱۳. تهران: امیر کبیر.
- ستاری، جلال. (۱۳۶۸). *افسون شهرزاد*. چ ۱. تهران: توس.
- سجادی، امیر. (۱۳۹۲). *تاریخ نگاری در تاریخ بیهقی*. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، (۱۸۲)، ۷۲-۸۳.
- صحرائی، قاسم و میرزایی مقدم، مریم. (۱۳۹۰). *بی اعتمادی در دستگاه مسعود غزنوی و دلایل آن در تاریخ بیهقی*. *پژوهش های تاریخی*، (۳)، ۱۱۳-۱۲۹.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۷). *تاریخ ادبیات ایران*. ج ۱. چ ۱۵. تهران: ققنوس.
- عطار، فریدالدین محمد. (۱۳۷۸). *منطق الطیر*. چ ۱۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- فروغی ابری، اصغر. (۱۳۸۳). *نگاهی به مشکلات تاریخ بیهقی*. *تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، (۱)، ۱۴۷-۱۵۶.
- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب. (۱۳۸۳). *آیین حکمرانی*. مترجم: حسین صابری. تهران: علمی و فرهنگی.
- والدمن، مرلین. (۱۳۷۵). *زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی*. مترجم: منصوره اتحادیه (نظام مافی). تهران: تاریخ ایران.
- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۸۸). *یادنامه ابوالفضل بیهقی*. مشهد: دانشگاه فردوسی.

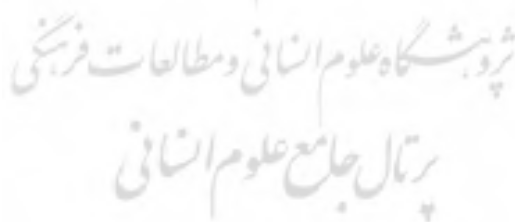
یعقوبی خانقاهی، محبوبه. (۱۳۸۹). تاریخ نگاری بیهقی از منظر فلسفه تاریخ. رشد آموزش تاریخ، ۱۱(۴)، ۲۴-۳۱.

## References

- Ardashirian, Sh. (2015). A Study of Historiographical Thoughts in the History of Bayhaqi. *New History*, (13), 3-28. [In Persian]
- Attar, F. al-Din. M. (1999). *Manteg al-Tair*. print 14. Tehran: Scientific and Cultural. [In Persian]
- Basworth, K. E. (2002). *History of the Ghaznavids*. Translator: Hassan Anousheh. Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Bahar, M. T. (1991). *Stylistics*. Vol. 2. print 6. Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Bayhaqi, A. M. Ibn. H. (2009). *History of Bayhaqi*. editors: Mohammad Jafar Yahagghi and Mehdi Siydi. print 2. Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad. [In Persian]
- Eagleton, T. (2007). *Literary Theory*. Translator: Abbas Mokhber. print 4. Tehran: Center. [In Persian]
- Foroughi Abri, A. (2004). A Look at the Problems of Beyhaqi History. *History of Islam in the Mirror of Research*, (1), 147-156. [In Persian]
- Islami Nodooshan, M. A. (1973). *Jam-e Jahan bin*. print 3. Tehran: Ibn Sina. [In Persian]
- Khatibi, H. (2007). *The Art of Prose in Persian Literature*. Tehran: Zavar. [In Persian]
- Mawardi, A. A. Ibn. M. Ibn. H. (2004) *The Rule of Governance*. Translator: Hossein Saberi. Tehran: Scientific and Cultural. [In Persian]
- Oveysi, B., Rostami, B., & Yari, S. (2013). Analysis of the System of Government of Mahmoud and Massoud Ghaznavi. *Historical Research*, 5(4), 105-124. [In Persian]
- Rezaian, A. (2012). Application of the Theory of Mavardi Domination in Relation to the Caliphate and the Monarchy at the beginning of the Seljuk rule. *History of Iran*, 5(2), 61-72. [In Persian]
- Razi, A. (2006). Storytelling of Beyhaqi History. *Fiction Literature*, (104), 80-99. [In Persian]
- \_\_\_\_\_. (2007). Research Method in Iranian Literary Research. *Gohar e Goya*, 1(1), 21-40. [In Persian]
- \_\_\_\_\_. (2008). *Beyhaqi Research in Iran*. Gilan: Haghshenas - Scientific Association of Persian Language and Literature. [In Persian]
- Razi, A., & Afrakhteh, A. (2010). Analysis of Extralinguistic Relations in Beyhaqi's Narration of Hassanak Vazir's Removal. *Persian Language and Literature (Kharazmi)*, 18(69), 29-57. [In Persian]



- Raz, A. (2008). A Look at Beyhaqi Studies in Iran. *Book of the Month of Literature*, (21), 61-62. [In Persian]
- Sattari, J. (1989). *Afsoon Shahrzad*. print 1. Tehran: Toos. [In Persian]
- Sajjadi, A. (2013). Historiography in the History of Beyhaqi. *Book of the Month of History and Geography*, (182), 72-83. [In Persian]
- Sahraei, Q., & Mirzaei Moghadam, M. (2011). Distrust in Massoud Ghaznavi's System and its Reasons in the History of Bayhaqi. *Historical Research*, 3(3), 113- 129. [In Persian]
- Safa, Z. (1998). *History of Iranian Literature*. Vol. 1. print 15. Tehran: Phoenix. [In Persian]
- Waldman, M. (1996). *Time, Life and Biography of Beyhaqi*. Translator: Mansoureh Etehadiyeh (Nezam Mafi). Tehran: History of Iran. [In Persian]
- Yahagghi, M. J. (2009). *Abolfazl Bayhaghi Memoirs*. Mashhad: Ferdowsi University. [In Persian]
- Yaghoubi Khaneghahi, M. (2010). Beyhaqi Historiography from the Perspective of the Philosophy of History. *The Growth of History Education*, 11(4), 24-31. [In Persian]
- Zaryab Khoei, A. (N. D). Beyhaqi Historiography. *Journal of Mashhad University of Literature and Humanities*, 7(4), 760-771. [In Persian]
- Zarrinkoob, A. (2009). *History in Scales*. print 13. Tehran: Amirkabir. [In Persian]



استناد به این مقاله: مبارک، وحید. (۱۴۰۲). ویژگی‌های تاریخ‌نگاری در تاریخ بیهقی (باور جزا و پاسداشت خردورزی، سنجیدگی و مدارای ایران‌شهری). *متن پژوهی ادبی*، ۲۷ (۹۶)، ۳۳۷-۳۶۱. doi: 10.22054/LTR.2021.54562.3134



Literary Text Research is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.